

طالبان و داعشی، اشتراکات و افتراقات / نشست*

مقدمه

امت اسلامی بعد از وفات حضرت رسول اکرم ﷺ گرفتار اختلافات متعدد شده است. این اختلافات که شامل اختلافات مذهبی، اختلافات قومی و اختلافات کشوری و ملی می‌شود جهان اسلام را فراگرفته است و قدرت مسلمانان را کاملاً مضمحل نموده و در برابر دشمنان آنان را تضعیف کرده است. اولین اختلافی که در جامعه اسلامی پدید آمد، اختلافی است که در سقیفه بنی‌ساعده بین مهاجرین و انصار بر سر جانشینی پیامبر اسلام ﷺ به وجود آمد. اختلاف انصار و مهاجرین بر سر این مسئله در صحیح بخاری نقل شده است. [۱] علمای اهل سنت از جمله عبدالقاهر بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق و بیان فرقة الناجية منهم» می‌گویند اختلاف مسلمانان برای بار اول در مسئله امامت بوده است. انصار اعتقاد به امامت سعد بن عبادۀ داشته و قریش اعتقاد داشتند که امامت از آن قریش است. [۲] علمای اهل سنت اعتراف کرده‌اند که پیامبر اسلام ﷺ می‌خواسته بر امامت بعد از خودش تصریح بکند [۳] و کسی را برای خلافت معین نماید تا در تعیین خلیفه بین اصحاب اختلاف پیش نیاید [۴] که در این صورت اختلافات بزرگ مثل جنگ جمل و صفین به وجود نمی‌آمد. [۵] به هر حال بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ قریش و انصار بر سر جانشینی پیامبر اسلام ﷺ اختلاف کردند و همین اختلاف منشأ اختلافات بعدی در بین مسلمانان گردید. این اختلافات به صورت شاخه درختی تا امروز ادامه پیدا کرده و امروز هم ما شاهد اختلافات

*. دبیر علمی و مجری نشست: حجت الاسلام والمسلمین حمیدالله رفیعی زابلی.

بسیار ناگواری هستیم و فرقه‌ها و گروه‌های متعدد و متضادی در جامعه اسلامی ظهور کرده و باعث درگیری‌های خونین در جهان اسلام گردیده‌اند. افزون بر مذاهب و مکاتب متعدد، فرقه‌های تروریستی و خونریز بر این افتراقات افزوده شده‌اند که سپاه صحابه، لشکر جهنگوی، لشکر طیبه در کشور پاکستان، گروه بوکوحرام در آفریقا، گروه القاعده در اکثر کشورهای اسلامی، حزب التحریر در برخی کشورهای اسلامی، داعش و جبهه‌النصره در سوریه و عراق و طالبان در افغانستان گروهایی هستند که مسلمانان را با دردسر روبرو کرده‌اند. همه این گروه‌ها و اختلافات ثمره همان اختلاف اولیه بر سر امامت و جانشینی پیامبر اسلام ﷺ است که در بین مسلمانان واقع گردید. در میان این گروه‌ها و جریان‌های سیاسی - مذهبی فرقه یا جریان طالبان و همچنین گروه تروریستی داعش نمود بیشتری دارند و اذهان جامعه را بیشتر به خودشان جلب کرده و رسانه‌ها را مشغول به خود نموده‌اند. باتوجه به اینکه این دو فرقه امروز هم در کشورهای اسلامی قدرت گرفته‌اند به‌خصوص طالبان که در افغانستان برای بار دوم قدرت سیاسی را به دست گرفته‌اند، مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات - حوزه علمی قم نشستی را تحت عنوان «طالبان و داعش، اشتراکات و افتراقات» در تاریخ ۱۸ شهریور سال ۱۴۰۰ برگزار نمود. در این نشست جناب حجت‌الاسلام والمسلمین سید مهدی علیزاده موسوی به بررسی تطبیقی زمینه‌های ظهور و افول طالبان و داعش، حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی فرمانیان به اشتراکات و افتراقات فکری و عقیدتی و جناب دکتر یاسر قزوینی حائری به اشتراکات و افتراقات سیاسی این دو جریان پرداخته‌اند.

گزیده‌ای از سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین سید مهدی علیزاده موسوی

مقدمه

یکی از پدیده‌های مهمی که در آغاز قرن بیست و یکم شروع شده و جدای از تأثیراتی که در خود افغانستان داشته، می‌تواند تأثیرات بسیار زیادی در جهان اسلام بگذارد، قرائت طالبان از اسلام است. این اندیشه طالبان که امروز دارد در جامعه افغانستان تسری پیدا می‌کند، مسلماً محدود به مرزهای افغانستان نخواهد ماند و اگر اندیشمندان جهان اسلام به دقت ابعاد و زوایای این را بررسی نکنند؛ چه‌بسا آثار و پیامدهای بسیاری در آینده برای جهان



اسلام خواهد داشت. ما هنگامی که از یک پدیده یا یک اندیشه بحث می‌کنیم معمولاً آن را در دو حوزه سامان می‌دهیم. یکی بحث چیستی و دیگری بحث چرایی است. در این نوشته اجمالاً به بحث چرایی این موضوع پرداخته شده است؛ به این معنا که عوامل شکل‌گیری و به وجود آمدن جریان طالبان در فضای امروز افغانستان چیست و چه عواملی باعث ایجاد این جریان شده است؟ برای فهم این قضیه بهتر است نگاهی به گذشته افغانستان بیندازیم.

احمدشاه ابدالی از سال ۱۷۷۴ میلادی که امپراطوری درانی را در افغانستان ایجاد می‌کند، حکومت و امپراطوری در این منطقه به وجود می‌آید که در جهان سنی، پهلوی به اندیشه امپراطوری عثمانی می‌زند. آن قدر این حوزه گسترش پیدا می‌کند که حتی افغان‌ها به هند حمله می‌کنند و مدت‌ها دهلی تحت تسخیر آنان قرار می‌گیرد. احمدشاه ابدالی در حقیقت دولتی را تشکیل می‌دهد که اگر در آن زمان می‌خواستند بگویند دو تا نماد بزرگ حکومت در دنیا چیست، نام امپراطوری درانی احمدشاه و امپراطوری عثمانی مطرح می‌شد. در اینجا اگر بخواهیم علت ظهور طالبان را بفهمیم باید نگاهی به از میان رفتن امپراطوری درانی بیاندازیم؛ یعنی ببینیم همان عواملی که در آن زمان به نوعی موجب شد آن شرایط به وجود بیاید امروز هم ما با همان‌ها روبرو هستیم. واقعیت این است که ما هنگامی که جامعه‌شناسی افغانستان را نگاه می‌کنیم شاید بتوان بی‌اغراق گفت که نمی‌توانیم دوره‌ای را بیابیم که در این کشور به شکل کامل بحث واحد سیاسی یا دولت ملی (Nation state) شکل گرفته باشد؛ به این معنا که به علت وجود اقوام مختلف اعم از پشتون، هزاره، تاجیک، ازبک، قرقیز و اقوام کوچک دیگر در این کشور منافع قومی همواره حاکم بر منافع ملی بوده و این موجب شده که این اقوام به دنبال منافع خودشان باشند نه به دنبال منافع ملی یک کشور که بخواهند یک واحد سیاسی را شکل دهند. همین عامل موجب شده که در این سیصد سال شاید فقط شش ماه غیر از پشتون‌ها شخصی به نام حبیب‌الله کلکانی معروف به «بچه سقاو» حاکم افغانستان گردیده که و پس از یک دوران کوتاهی حکومتش از بین می‌رود؛ بنابراین در طول این سیصد سال پشتونها پیوسته حکومت را در دست داشتند و مسلماً هنگامی که رویکرد دولت به جای نگاه همه‌شمول نگاه صرفاً فرقه‌ای و قومی باشد جامعه رشد نمی‌کند. این شرایط در ادوار مختلف دولت‌های افغانستان قابل مشاهده است.

زمینه‌های ظهور و افول طالبان و داعش

بعد از مقدمه‌ای که بیان کردیم در ادامه به عوامل و زمینه‌های ظهور و افول طالبان و داعش اشاره می‌شود:

۱. جنگ‌های قومی و حزبی

جنگ‌های قومی و حزبی در حکومت مجاهدین پس از پیروزی بر دولت کمونیستی افغانستان از عوامل اصلی ظهور و پیروزی طالبان در دوره اول طالبان است. هنگامی که روس‌ها به افغانستان حمله کردند و مجاهدین تمام تلاششان را انجام دادند تا روس‌ها را از افغانستان بیرون بریزند پس از آزادی افغانستان، دولت تشکیل دادند این دولت چندی بیشتر دوام پیدا نمی‌کند و چهره‌هایی مانند حکمتیار و گروه‌های دیگر می‌آیند و دوباره این ائتلاف را به هم می‌زنند به گونه‌ای که خیابان‌های کابل هم تحت سیطره گروه‌های مختلف قرار می‌گیرد. من خاطرم هست در همان ایام دیدارهایی که با برخی از دوستان و اندیشمندان افغان داشتم اینها گاه می‌گفتند آن دورانی که روس‌ها در افغانستان بودند از این دوران برای ما بهتر بود. چون ما شاهد برادر کشی نبودیم. ائتلافی به وجود آمده بود و این شرایط را ایجاد کرده بود. روی این حساب می‌بینید که شرایط به گونه‌ای می‌شود که در سال ۱۹۹۶ که دیگر رسماً طالبان می‌آید و در جنوب افغانستان از گذرگاه «اسپین بولدک» ورود پیدا می‌کند در شهر قندهار راحت پذیرفته می‌شوند و هیچ مقابله‌ای با آنان نمی‌شود. عدم مقابله با طالبان به خاطر این نبوده که مردم علاقمند به حضور طالبان بوده و اندیشه آنان را به عنوان یک اندیشه متری و متعالی پذیرفته‌اند، بلکه بی‌ثباتی و درگیری‌های گروهی و قومی موجب شده که مردم از شرایط موجود فرار کنند تا به یک آرامش و ثبات برسند؛ بنابراین وقتی طالبان وارد قندهار می‌شوند، قندهار به سرعت سقوط می‌کند و به دست آنان می‌افتد. وقتی از قندهار حرکت خودشان را ادامه می‌دهند، در عرض چند ماه کل افغانستان را می‌گیرند. درست است که دولت‌های خارجی نیز از طالبان حمایت می‌کردند؛ اما سقوط افغانستان را نباید فقط به خاطر حمایت‌های پاکستان ببینیم. در جمهوری اسلامی ایران هم ما هشت سال جنگ مستقیم و تحریم‌های بسیار شدید داشتیم ولی چون گسل‌های قومی و نژادی در کشور ما فعال نبود ما شاهد این هستیم که اینها نتوانست جامعه را به زانو در بیاورد و دولت را زمین‌گیر کند؛ اما واقعیت افغانستان این



بود که در این دوران مردم به علت ناامنی و جنگهای گروهی به جایی رسیدند که «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ»؛ یعنی به این نتیجه رسیدند که امیری باید باشد که حاکمیت کند و امنیت را برای مردم به ارمغان بیاورد. مردم افغانستان به امید اینکه طالبان جنگهای قومی و حزبی را از بین برده و امنیت می‌آورند، به راحتی تسلیم آنان شدند؛ بنابراین دوره اول طالبان که از سال ۱۹۹۶م تا سال ۲۰۰۱م ادامه داشت لزوماً به معنای خواست مردم نبوده، بلکه عاملی است که موجب می‌شود این شرایط به وجود بیاید. عدم ائتلاف بین گروه‌های مجاهدینی است که در آنجا وجود داشتند و هر گروه و قومی قدرت سیاسی را برای خود می‌خواستند و مصداق «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» گردیده بودند. این شرایطی را که مجاهدین و احزاب متعدد به وجود آورده بودند به عنوان کاتالیزورهای اجتماعی در جامعه افغانستان فعال گردید تا دیگران این شرایط را در افغانستان به نفع خود دیده و به آن طمع کنند. به خاطر وجود این شرایط، طالبانی که سال‌ها در منطقه پیشاور در مدارس آنجا رشد کرده بود به راحتی وارد افغانستان گردیدند؛ از سوی دیگر پاکستان دارد اهداف خودش را در دل طالبان می‌بیند و احساس می‌کند راحت‌تر می‌تواند در این شرایط ورود کند.

همان شرایطی که باعث ظهور طالبان در افغانستان گردیدند، در مورد داعش و گروه‌های سوری هم به چشم می‌خورد؛ یعنی داعش به علت شکاف‌های مذهبی و قومی در جامعه عراق و سوریه به وجود آمده و کاملاً رشد پیدا کرده و به صورت مستمر در آنجا حضور داشته‌اند. کسی می‌گفت: «من وقتی در سوریه بودم یکی از عرب‌های سوری آرزو می‌کرد که ای کاش من اتوبوسی می‌داشتم تا گُردهای سوریه را سوار بر اتوبوس می‌کردم و در راه‌های پر پیچ‌وخم سوریه حرکت می‌کردم تا وقتی به یک درّه‌ای رسیدم خودم پایین می‌پریدم و اتوبوس به ته درّه می‌رفت و همه گُردهای سوری می‌مُردند». او می‌خواست با این سخنان شدت نفرت خودش را به گُردهای سوری نشان دهد. اینها یکی از مهم‌ترین عوامل ظهور گروه‌های امثال داعش است.

بنابراین کشورهای اسلامی باید به قضایای افغانستان به دیده عبرت نگاه کنند که اگر منافع قومی بر منافع ملی حاکم شود هیچ گروهی حتی نمی‌تواند منافع قومی خودش را تأمین کند. کما اینکه امروز می‌بینید و شرایط این‌گونه شکل گرفته است؛ پس می‌بینیم در

عوامل داخلی مهم‌ترین عاملی که تاکنون نگذاشته دولت ملی (Nation state) به صورت جامع در افغانستان شکل بگیرد این است که همواره منافع قومی بر منافع ملی ترجیح داشته است.

۲. نبود حکومت مقتدر مرکزی

عامل دوم علت ظهور طالبان شکل نگرفتن حکومت قدرت‌مند در افغانستان است. این مسئله نیز تابعی از مسئله قومیت‌گرایی است که باعث گردیده در افغانستان هیچ‌وقت حکومت مرکزی شکل نگیرد. روس‌ها در سال ۱۳۵۸ش به علت اینکه دولت مرکزی در افغانستان قدرت نداشت و به روسیه وابسته بود به این کشور حمله کردند و برای حمایت از دولت مرکزی وارد افغانستان شدند. وقتی بیگانگان دارند از یک دولت حمایت می‌کنند هنگامی که آن بیگانه پای خودش را کنار بکشد عملاً دولت سقوط می‌کند. همین شرایط در مورد دولت مرکزی اشرف غنی و عبدالله عبدالله وجود داشت. در دوران این دو نفر مشاهده می‌شود حتی آنان به توافق نمی‌رسند که در یک واحد سیاسی یک دولت به وجود بیاید؛ از این رو جهانیان در این زمان در یک اقلیم سیاسی شاهد دو دولت بودند. از سوی دیگر اشرف غنی و عبدالله عبدالله حقوقشان را از آمریکا می‌گرفتند. اینکه می‌گویند یک تریلیون دلار در افغانستان هزینه شده است علتش این است که گاهی شاید اینها حتی هزینه آب‌خوردن را هم از آمریکایی‌ها می‌گرفتند. همچنین ناتو در آنجا نیروهای زیادی نظامی وابسته به دولت را آموزش داد؛ اما چرا این نیروهای وابسته به دولت در مقابل طالبان مقاومت نکردند؟ آیا عقاید طالبان را پذیرفتند؟ آیا حس می‌کردند طالبان بر حق است؟ خیر به خاطر اینها تسلیم طالبان نشدند؛ بلکه احساس نیروهای نظامی این بود که اگر بجنگند کسی تکیه‌گاهشان نیست که از آنها دفاع کند و اشرف غنی هم رسماً فرار کرد و به ابوظبی یا جای دیگر رفت. علت رشد طالبان قدرت منطق آنها نبود و اعتماد مردم به آنان نبود بلکه علت پیروزی طالبان به‌ویژه در دوره دوم، نداشتن یک قدرت مرکزی مقتدر در جامعه افغانستان بود و دولت موجود شرایط را به سمتی برد که با اولین تلنگر از هم پاشید؛ درحالی‌که بهترین مربیان نظامی و بهترین وسایل نظامی در اختیار این دولت بود؛ اما به علت وابستگی کامل دولت، نتوانست در برابر طالبان مقاومت کند.

این هم می‌تواند درسی برای دنیا باشد. به این معنا چرا در کشور جمهوری اسلامی ایران



این قدر روی صنایع دفاعی تأکید می‌شود؟ چرا مقام معظم رهبری می‌گوید خط قرمز ما بحث صنایع موشکی ما و صنایع دفاعی ماست. اگر اینها وابسته شود و نتواند ارتباطش را با درون جامعه برقرار کند هر قدر هم رشد داشته باشد محکوم به شکست است. کشور پاکستان و هندوستان هم به این دلیل رشد کردند که در مسائل اتمی خودشان هیچ وقت با هیچ کسی معامله نکردند؛ اما کشورهای مثل لیبی به علت وابستگی از هم پاشید. چیزی که باعث قدرت گرفتن دوباره طالبان در افغانستان شد این بود که دولت آن از دل مردم برنخاسته بود؛ بنابراین به شدت از هم پاشید.

در عراق نیز این واقعیت قابل انکار نیست؛ با وجود اینکه دولت وجود داشت ولی مخالفین دولت هم در این دوران به شدت فعال بودند. استان‌های الانبار، صلاح‌الدین و نینوا رسماً در اختیار دولت نبودند. مناطق کردنشین عراق و اقلیم کردستان برای خودشان تشکیلات مجزایی داشتند؛ بنابراین اقتدار دولت مرکزی به عنوان یک دولت حساب نمی‌شود. دولت عراق نتوانست بر داعش پیروز شود. هنگامی که یک قدرت نظامی از دل جامعه عراق به وجود آمد و آن قدرت نظامی حشد الشعبی بود، داعش مواجه با شکست گردید. اگر حشد الشعبی از دل مردم بیرون نمی‌آمد، هیچ‌گاه عراق نمی‌توانست در مقابل قدرتی مثل داعش که از بیرون حمایت می‌شد، مقاومت کند.

نتیجه‌ای که می‌توان از این مطالب گرفت این است که اگر طالبان با تمام وجودش هم توسط پاکستان مورد حمایت قرار بگیرد و اگر پاکستان و آمریکا تمام هم و غمشان را روی طالبان بگذارند؛ اما یک مقاومت جامع درونی در میان افغانستان باشد، طالبان نمی‌تواند رشد کند چون وابسته به بیگانگان است. همان‌طور که دولت اشرف غنی نتوانست مقاومت کند چون وابسته به دیگران بود. نبود فقدان یک دولت مرکزی این شرایط را به وجود می‌آورد و این می‌تواند درسی برای دولت‌ها باشد. کسانی که می‌آیند و دولت‌های مرکزی یک جامعه را به چالش می‌کشند، به دنبال این هستند که قدرت سیاسی و جامعه را با چالش روبرو کنند. وقتی دولت‌ها وابسته به خارج باشند مانند عربستان سعودی با توجه به وابستگی‌ها وقتی قدرت تغییر می‌کند و از ترامپ به بایدن می‌رسد، چه شرایطی و ترسی در فضای عربستان به وجود می‌آید. اگر این حمایت‌ها برداشته شود نیاز نیست از خارج حمله‌ای به عربستان شود؛ بلکه در داخل نظام با چالش اساسی روبرو خواهد شد.

تفاوت رفتار طالبان در دوره دوم با دوره اول

یکی از علل مهم دیگر به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان این است که طالبان امروز از تجربیات داعش استفاده کرد. به این معنا که القاعده، بوکوحرام، انصارالسنه در الجزایر، انصار الشریعه در تونس و انصارالبیت المقدس در مصر تمام اینها روش و منهجی که به کار گرفتند کاملاً روش خشونت‌آمیز بود. خود طالبان هم کاملاً از همین روش در دوره اول خودش استفاده کرده بود؛ اما در دوره دوم این حس برای آنها ایجاد شده که اگر از این روش استفاده کنند محکوم به فنا هستند؛ بنابراین تمام این تجربیات را جمع کرده و دارند در دولت دوم به کار می‌گیرند. اینکه می‌گویند حضور تمامی اقوام و حضور زنان در قدرت و مسائل اجتماعی لازم است؛ یعنی از آن جایگاه خودشان پایین آمده‌اند. آنان یک درس تاکتیکی از داعش و این گروه‌ها گرفته‌اند که اگر با یک چهره خشن ورود کنند هیچ وقت تثبیت نمی‌شوند. باید حداقل در ابتدای امر یک نگاه کاملاً متدولوژیک و مسامحه‌گرانه داشته باشند که در ایران هم همین شرایط را می‌بینید. رضاخان در سال ۱۳۰۴ وقتی خواست به قدرت برسد قبلش به دیدن علما آمد و گفت باید گردش مدال یا علی می‌انداخت. آتاتورک را ببینید، علامه محمد اقبال‌لاهوری قبل از اینکه آتاتورک بیاید و یک فضای سکولار در ترکیه ایجاد کند در عظمتش شعر گفت؛ اما وقتی به قدرت رسیدند، کاملاً نگاهش تغییر کرد. در مورد طالبان امیدواریم شرایط این‌طور نباشد؛ یعنی اگر از حیث تاکتیکی درس گرفتند از حیث محتوا و در مقام عمل هم این عوامل را اجرا کنند که متأسفانه تا حالا چیزی را که وعده داده‌اند، عملی نکرده‌اند. تمام کسانی که به عنوان هیئت دولت موقت اعلام کردند هیچ‌کس غیر از پشتون‌ها در آن نیست. این اولین مشکلی است که در دولت طالبان به چشم می‌خورد و با این انتخابی که کردند عملاً دارند شکاف قومی را تعمیق می‌کنند؛ زیرا وقتی که در پیکره و در چهره‌هایی که امروز به عنوان هیئت دولت موقت مطرح شدند هیچ چهره‌ای غیر از پشتون‌ها وجود ندارد. این نتیجه به دست می‌آید که آنان قائل به همان پشتونستان بزرگ هستند؛ یعنی قائل هستند که تی تی پی؛ یعنی تحریک طالبان افغانستان (TTP) و اینها همگرا شوند و بتوانند پشتونستان بزرگ تشکیل داده و خط «دیورند» را بشکنند و از بین ببرند. ثانیاً در پیکره دولت موقت حضور زنان دیده نمی‌شود. تمام این شرایط به این دامن‌زده که آینده مبهمی که برای افغانستان



نسبت به طالبان به وجود آمده این است که تمام نخبگان دارند فرار می‌کنند. فرودگاه کابل شاهد و دلیل بسیار روشن نسبت به فرار نخبگان از افغانستان است. با خروج نخبگان و تحصیل‌کرده‌ها کسی نیست که فضای بوروکراتیک افغانستان توسط آنان اداره شود.

بستری که طالبان را به وجود آورد اختلافات مذهبی و شکاف‌های قومی و مطالبات قومی به جای مطالبات ملی است و تمام عوامل خارجی نیز تابع این عوامل است؛ یعنی اگر اقوام افغانستان آن پیوندهای قومی خودشان را ضعیف‌تر کنند و رویکردشان ملی شود دیگران واقعاً نمی‌توانند در فضای افغانستان فعالیت کنند. این شرایط را در داعش هم می‌بینیم. چیزی که داعش را از بین برد خشونت‌ها و تنفیری بود که در دل مردم به وجود آمد و از درون حشدا لشعبی و از دل مردم به وجود آمد و آن را از بین برد. اختلافی که طالبان امروز و نه طالبان دیروز با داعش دارد در حوزه تاکتیک و روش است. امیدواریم طالبان در آینده بتواند به حرف‌هایی که زده عمل کند و ما شاهد حضور تمام اقشار در ساختار قدرت افغانستان باشیم.

گزیده‌ای از سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی فرمانیان

مقدمه

افراد گروه طالبان، طلبه‌های مدارس دیوبندیه هستند؛ یعنی از نظر فکری دیوبندی هستند. دیوبندی‌ها را اگر بخواهیم در یک جمله معرفی کنیم؛ دیوبندی‌ها، حنفی‌های ماتریدی اشعری صوفی سلفی هستند؛ یعنی از نظر فقهی مقلد فقه حنفی هستند. از نظر کلامی پیرو تفکر ماتریدی و برخی‌هایشان پیرو تفکر اشعری هستند؛ البته گرایش‌های اهل حدیثی هم کم‌وبیش در آنها به وجود آمده است. از نظر عبادی، تحت تأثیر تصوف هستند. بسیاری از کارهای صوفی‌ها و طریقت‌های صوفی را قبول دارند. نگاه مثبتی به ابن‌عربی، عارف معروف دارند و طریقت‌های چشتیه و نقشبندیه را جزء طرایق خوب و قابل توجه می‌دانند. خیلی از خودشان هم با بزرگان نقشبندیه بیعت می‌کنند. مخصوصاً نقشبندیه مجددیه که طرفداران شیخ‌احمد سرهندی هستند. که معروف به مجدد الف ثانی یا امام ربانی هست؛ ولی از آن طرف تفکر سلفیت یعنی تفکرهای ابن‌تیمیه را هم قبول دارند. اگر این چهار تفکر را پایه‌های اصلی طالبان بدانیم، پایه حنفیت، پایه ماتریدی اشعری، پایه

صوفیه و پایه سلفیت، در سه پایه اختلافات بسیار عمیق و جدی بین طالبان و داعش هست. هم در فقه اختلاف دارند هم در نوع نگاه ماتریدی اشعری اختلاف دارند. هم در نوع نگاهشان به صوفیه اختلاف دارند. در یک پایه اشتراک دارند و آن توجه به سلفیت و پذیرش حرف‌های ابن تیمیه هست؛ ولی در نوع برخوردشان با حرف‌های ابن تیمیه نیز باهم اختلاف دارند. در دو مسئله دیگر هم بین طالبان و داعش اختلاف هست. یکی در بحث جهاد و دیگری در بحث تکفیر؛ یعنی جمعاً در شش مسئله عمده و البته در خیلی مسائل جزئی دیگر نیز اختلاف دارند. در برخی مسائل اشتراک دارند ولی در اکثر مسائل باهم افتراق دارند؛ لذا اینکه برخی‌ها مخصوصاً افراد رسانه‌ای خیلی راحت داعش و طالبان را یکی می‌گیرند، از نظر علمی مورد قبول نیست. ما که بیست سال در این زمینه کار کرده‌ایم و کتاب‌های دو طرف را می‌خوانیم، به این نتیجه رسیده‌ایم که اختلاف‌های فکری زیاد دارند. اینکه گاهی برخی رفتارهایشان شبیه هم می‌شود دلیل بر این نیست که فکرشان هم یکی است؛ لذا یک‌یک مسائل را مطرح می‌کنم.

اشتراکات و افتراقات فکری و عقیدتی طالبان و داعش

۱. اختلاف فقهی

اولین تفاوت در باب فقه هست. همه طالبان رسماً مقلد فقه حنفی هستند و از فقه حنفی عدول نمی‌کنند. به فقه‌شان هم خیلی پایبند هستند. اگر مخالفانی داشتند باشند در این زمینه با آنها جداً برخورد می‌کنند. نمونه بارزش را من در کانال «مسلمنا» در یک پستی نوشته‌ام. در زمان حمله شوروی به افغانستان برخی از عرب‌ها به جنوب افغانستان رفته بودند. در آنجا مالکی مذهب‌های شمال آفریقا دست باز نماز می‌خواندند مثل شیعه اثنی‌عشری و قائل هستند «تکثف» یا دست‌بسته نماز خواندن سنت است، ولی استحباب ندارد؛ لذا برخی از مالکی مذهب‌ها دست باز نماز می‌خواندند. حنفی‌ها نتوانستند این را تحمل کنند و دعوا شد. حتی روی هم اسلحه کشیدند و خواستند همدیگر را بکشند. دکتر عبدالله عزام که رهبر افغان عرب‌ها بود وساطت کرد و به مالکی مذهب‌ها دستور داد که شما حتماً دست بسته نماز بخوانید تا جنگ و دعوا نشود؛ یعنی این‌قدر پشتون‌ها روی مسئله فقه خودشان تأکید دارند و تعصب خاصی قائل هستند. همان‌طور که در پشتون بودن والی‌شان به شدت تعصب دارند. از آن طرف داعش قائل به انفتاح باب اجتهاد است.



اینکه می‌گویند اهل سنت قائل به انفتاح باب اجتهاد نیستند، دوره‌اش تمام شده است. الآن خیلی از افراد در میان اهل سنت، مخصوصاً سلفی‌ها و علی‌الخصوص مثل داعشی‌ها قائل به انفتاح باب اجتهاد و بلکه بدتر، قائل به حرمت تقلید هستند. بنده با داعشی‌های متعدد که گفتگو کرده‌ام اولین سؤالی که پرسیدم گفتم از چه کسی تقلید می‌کنی؟ گفتند: هیچ‌کس. خودمان سراغ کتاب و سنت می‌رویم و از آن استفاده می‌کنیم. تحت تأثیر همین فضایی که القاعده و داعش دارد، برخی از طالبانی‌ها هم این‌طوری شدند. به دلیل اینکه برخی از طالبانی‌ها با القاعده‌ای‌ها خیلی نشسته‌اند. القاعده‌ای‌ها در بیست سال گذشته کنار طالبانی‌ها بوده‌اند و تحت تأثیر این فضا خیلی‌هایشان به تقلید توجه کمتری دارند؛ ولی رهبران و بزرگان طالبان و کسانی که الآن رأس کار آمده‌اند همچنان به تقلید از مذهب حنفی تأکید دارند ولی داعشی‌ها دیگر تقلید نمی‌کنند و قائل به تحریم هستند و این را از ابن تیمیه گرفته‌اند اما در این زمینه طالبانی‌ها از ابن تیمیه تأثیر نپذیرفته‌اند و این نظر به ملا عبدالعزیز دهلوی پسر شاه ولی‌الله دهلوی برمی‌گردد که تأکید کرد دیگر مجتهد مطلق پیدا نمی‌شود و ما باید همچنان به فقه حنفی تأکید کنیم.

۲. اختلاف کلامی

از جهت کلام و عقاید؛ طالبانی‌ها گرایش‌های ماتریدی اشعری دارند، مولوی سمیع الحق، فضل الرحمان، مدارس حقانی جداً نگاه ماتریدی و اشعری دارند. مثلاً نوه ملا قاسم نانوتوی در کتاب «علماء دیوبند عقیده و منهج» تصریح می‌کند که ما بین ماتریدی و اشعری، ماتریدیه را ترجیح می‌دهیم و بنده در پاکستان به دو سه تا مدرسه که مراجعه کردم، مدیر مدرسه رسماً می‌گفت من اشعری هستم یعنی قائل به حسن و قبح شرعی هستم ولی خیلی موارد قائل به حسن و قبح عقلی هستم؛ این یعنی تفکر ماتریدی اشعری. از آن طرف داعش صراحتاً تفکر ماتریدیه و اشاعره را انحراف و بدعت می‌داند؛ یعنی تحت تأثیر ابن تیمیه، گرایش‌های اهل حدیثی به شدت بین آنها رشد کرده است. مخصوصاً بعد از ظهور اسامه بن لادن وهابی و فضای سلفی‌های جهادی و بعد رهبر القاعده شدن؛ لذا تفکر وهابیت را ما قبل از القاعده در سلفی‌های جهادی کمتر می‌بینیم ولی بعد از القاعده و اسامه بن لادن به شدت این فضای وهابیت را می‌بینیم که یکی از آنها بحث حدیث‌گرایی است و دیدگاهی که داعشی‌ها دارند که ماتریدی و اشاعره منحرف و بدعت‌گذار هستند.

۳. اختلاف در روش عبادی

اختلاف دیگری که وجود دارد در نگاه به بحث تصوف و صوفیه است. مخصوصاً کلمه صوفیه. کلمه تصوف حتی نزد ابن تیمیه هم محترم هست. می‌گوید تصوف کلمه خوبی است. ایشان صوفیه را سه قسمت می‌کند. صوفیه الحقایق، صوفیه الارزاق و صوفیه الحلولی. سپس صوفیه الحقایق را می‌پذیرد و صوفیه الارزاق و صوفیه الحلولی را رد می‌کند. مخصوصاً صوفیه الحلولی که ابن عربی را مبنا قرار می‌دهد. می‌گوید ابن عربی زندیق و ملحد و کافر است. داعشی‌ها تحت تأثیر ابن تیمیه تفکر صوفی را اصلاً قبول ندارند. همه صوفی‌های امروز را صوفی‌های حلولی می‌دانند. این را می‌توانید در کتاب ابومصعب سوری ببینید. او در سال ۱۹۹۸ میلادی که طالبان در افغانستان وجود دارند او در افغانستان است و یک کتابچه می‌نویسد که کتابچه‌اش الآن موجود است. ترجمه هم شده است. یکی از پیروان القاعده در ایران ترجمه کرده و شاید در فضای مجازی موجود باشد. یک جزوه در نوع نگاهش به طالبان نوشته و شروع می‌کند خوبی‌های طالبان و بدی‌های طالبان را می‌گوید. یکی از بدی‌های طالبان که ابومصعب سوری مطرح می‌کند اینکه طالبان به شدت تحت تأثیر تصوف هستند و بزرگان صوفی را قبول می‌کنند و سر قبور اولیاءالله‌شان احترام می‌گذارند و حتی تعریف می‌کند در یک جلسه‌ای با یونس خالص از رهبرانی که از طالبان دفاع می‌کرد، در یک جلسه‌ای به من گفت من سر قبر فلان ولی خدا رفته‌ام و شفای بچهام را از فلان ولی خدا دریافت کرده‌ام. اگرچه شما القاعده‌ای‌ها این را شرک می‌دانید و آن را قبول ندارید. این اتفاق حتی در یک جلسه بین اسامه بن لادن و یک رهبر طالبانی اتفاق افتاده است؛ لذا تعلقات صوفیانه در اینجا زیاد است. نمونه آخرش که برای خود بنده هم خیلی عجیب بود، کلیپی است که نشان می‌دهد جدیداً طالبان سر قبر ملاعمر رفته‌اند. قبر ملاعمر در یک اتاقی است و بنا دارد. رفته‌اند در یک ساختمانی او را خاک کرده‌اند و رویش نوشته‌اند قبر امیرالمؤمنین، مجاهد. آنچه عجیب بود اینکه طالبان که سر قبر ملاعمر رفتند همه به صورت سجده تعظیمی افتاده‌اند. حال آنکه همه دیوبندی‌ها از شاحیل تا دهلوی و بزرگان دیگر سجده تعظیمی را حرام می‌دانند. سجده تعظیمی یعنی اینکه وقتی جلوی قبر یک ولی خدا رسیدی به حالت سجده بیفتی. برخی از شیعیان هم جلوی قبر امام رضا (ع) یا در کربلا انجام می‌دهند و برخی علمای خودمان هم منع کرده‌اند. برخی‌ها گفته‌اند حرام



است برخی‌ها گفته‌اند اگر سجده شکر باشد اشکالی ندارد؛ ولی نسبت به سجده تعظیمی ملاحظات دارند. مقام معظم رهبری و آیت الله العظمی مکارم شیرازی و بزرگان ما کمی احتیاط کرده‌اند؛ چون می‌گویند امروزه وهابی‌ها از این فضا سوءاستفاده می‌کنند؛ ولی شما در این کلیپ می‌بینید طالبان می‌روند جلوی قبر ملا عمر سجده تعظیمی می‌کنند و گریه می‌کنند. اگر خیلی بخواهیم حُسن نیت داشته باشیم می‌گوییم اینها سجده شکر می‌کنند ولی به نظر من سجده تعظیمی است که در شبه قاره هند در میان صوفی‌ها بسیار معروف است و به آن «عرس» می‌گویند. که با آن خیلی مخالفت شد. شیخ احمد سرهندی مخالفت کرد. شاه عبدالله دهلوی و شاه عبدالعزیز مخالفت کردند؛ ولی می‌بینید اینها انجام داده‌اند؛ لذا آن گرایش صوفیانه هم ... حالا شاید هم تحت تأثیر سنت‌های پشتون والی و از قدیم در اینها بوده و ما اینها را می‌بینیم حال اینکه داعش همه صوفی‌ها را مشرک می‌داند. همین احترام به قبور اولیاء الله که ما و صوفی‌ها قائل هستیم. صوفیه قائل به ولایت تکفیری برای اولیا هستند. قائل به تصرف در کنه برای اولیاء الله هستند. سر قبرشان می‌روند و بر قبورشان بنا می‌سازند. از نظر داعش همه اینها شرک است لذا دیدید که همه قبرها را در عراق و سوریه تخریب کردند. طالبانی‌ها هیچ قبری را در افغانستان خراب نکردند؛ بلکه خودشان سر قبرها می‌روند و احترام به قبور می‌گذارند. کتابی هست به نام شمس سلفی، کتابی نوشته به نام ابطال العقاید الحنفیه القبوریه که سه جلد است و در آنجا تمام شخصیت‌های دیوبندی را به عنوان شخصیت‌های قبوری می‌آورد و می‌گوید اینها قبوری هستند. تنها پنج‌پیری‌ها که دیوبندی‌های مماتی شناخته می‌شوند می‌گویند اینها به وهابی‌ها نزدیک شده‌اند ولی بقیه را به عنوان مشرک، شرکی‌ها و قبوری‌ها که همه از بزرگان دیوبندی هستند می‌آورد که طالبان همه اینها را قبول دارند.

۴. اشتراک در عقاید ابن تیمیه

در یکجا اشتراک جدی بین طالبان و داعش وجود دارد و آن در پذیرش حرف‌های خاص ابن تیمیه هست. مخصوصاً در تقسیم‌بندی توحید و شرک. ابن تیمیه یک تقسیم‌بندی خاص در تقسیم توحید و شرک دارد که هیچ‌کس جز سلفی‌ها قبول ندارد. علمای اسلام اعم از سنی و شیعه وقتی تقسیم‌بندی توحید و شرک می‌کنند می‌گویند توحید سه قسم است، توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی. این را همه، حتی اشاعره و ماتریدی‌ها قبول

کرده‌اند. تحت تأثیر این فضا حتی اهل حدیث، چه بعد از ابن تیمیه چه قبل از آن، چه سنی و چه شیعه تقریباً همه این را به عنوان یک مبنا قبول کرده‌اند؛ اما ابن تیمیه اولین کسی است که تقسیم‌بندی را عوض کرد و گفت ما سه نوع توحید داریم، توحید عبادی یا الوهی، توحید ربوبی و توحید صفاتی که این تقسیم‌بندی را شاه ولی‌الله دهلوی تحت تأثیر ابن تیمیه پذیرفت و در شبه قاره هند رشد داد. دیوبندیه هم تقریباً همان افکار شاه ولی‌الله دهلوی است. من معتقدم دیوبندیه را باید شاه ولی‌اللهیه نامید. چون او مؤسس این تفکر است که بین تفکرات ابن تیمیه و صوفیه مثل ابن عربی و ماتریدیه و اشعری ترکیب کرده است. تقسیم‌بندی توحید و شرک ابن تیمیه که به توحید الوهی و ربوبی و صفاتی تقسیم کرده، مورد پذیرش طالبان و داعش است. در اینجا باهم اشتراکات جدی دارند، مخصوصاً در مفهوم عبادت. مفهوم عبادتی که ابن تیمیه مطرح کرد و دیگر علما نپذیرفتند و براساس او سایر مسلمانان را مشرک دانست، مورد پذیرش طالبان و داعش هست چون بزرگان دیوبندیه این را پذیرفتند؛ اما نکته مهم این است که در همین جا در مصادیق باهم اختلاف دارند. اینکه خیلی از اینها را از مصادیق شرک می‌دانند، این طور نیست. دیوبندی‌های حیاتی خیلی از اینها را از مصادیق شرک خارج کردند در کتاب «المهند علی المفند» از خلیل احمد سهارنپوری که مولوی عبدالرحمان سربازی ترجمه کرده به نام عقاید اهل سنت و جماعت، می‌بینید که دیوبندی‌های حیاتی خیلی به ما نزدیک هستند. توسل و شفاعت و سفر برای زیارت قبور را قبول کرده‌اند. حتی دیوبندی‌های مماتی من خودم تصریحاً شنیدم که گفتند ما سفر برای زیارت قبر فقط پیامبر را مستحب می‌دانیم؛ حال آنکه داعشی‌ها همه اینها را از مصادیق شرک می‌دانند و لذا اگرچه مفهوم عبادت ابن تیمیه توسط طالبان و داعش پذیرفته شده، اما وقتی وارد مصادیق می‌شویم می‌بینیم دیوبندی‌های حیاتی‌ها که به نظرم اکثر طالبان دیوبندی حیاتی هستند، اینها خیلی از این مصادیق را قبول دارند و شرک نمی‌دانند؛ یعنی اشتراک در مفهوم دارند، ولی اختلاف در مصادیق دارند و ساختن بنا بر قبور، توسل و شفاعت را شرک نمی‌دانند؛ لذا اختلاف را می‌توانید در رفتارهای اینها ببینید.

۵. اختلاف در جهاد

مسئله دیگری که باهم اختلاف دارند در نوع نگاهشان به جهاد است. داعشی‌ها می‌گویند جهاد برای همه مسلمانان واجب عینی است که اینها را هم از افغان العرب‌ها گرفتند. افغان



العرب‌ها از سلفی‌های جهادی در مصر گرفته‌اند که اولین فرد «محمد عبدالسلام فرج» در کتاب «الفريضة الغائبة» این را مطرح کرده که جهاد واجب عینی است. فريضة الغائبة یعنی یک واجب فراموش شده است که واجب عینی بر هر زن و مرد و بزرگ و پیر است. حال آنکه جهاد در نوع نگاه طالبان اصلاً این معنا را ندارد. واجب عینی نیست؛ بلکه جهاد علیه اشغالگران واجب هست که طالبان این فضا را هم مطرح می‌کند؛ البته در بحث اینکه چرا نیروهای امنیتی را می‌کشت، می‌گفت چون اینها آمریکا را مستقر کردند و به آمریکا کمک می‌کنند برای ماندن در افغانستان لذا نیروهای امنیتی را می‌کشت تا آمریکایی‌ها را اخراج کند. یکی از انتقادات جدی که در این بیست سال به طالبان داشتیم همین بوده که شما حق ندارید به‌خاطر اینکه آمریکایی‌ها آنجا هستند مسلمانان را بکشید. این عملیات انتحاری بین داعش و طالبان یکسان بوده؛ اما نوع نگاه برای عملیات انتحاری بین طالبان و داعش فرق می‌کند.

۶. اختلاف در تکفیر

ششمین مسئله‌ای که بین اینها اختلافی هست، مسئله تکفیر است. براساس مبانی ای که داعش دارد می‌گوید هرکس حکم به «غیر ما انزل الله» کند کافر است به‌دلیل «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» و مطالبی که می‌چینند، بحث طاغوت و هجرت و جاهلیت و دموکراسی و می‌گویند دموکراسی شرک اکبر است. انتخابات شرک است؛ لذا داعشی‌ها معتقدند همه مسلمانان به‌خاطر پذیرش مجلس شورای ملی و احکامی که در مجالس ملی صادر می‌شود چون حکم به «غیر ما انزل الله» است، همه اینها مجالس شرک است. داعشی‌ها رفتند مجلس شورای اسلامی را زدند برای اینکه می‌گفتند مجلس شورای اسلامی یک مجلس شرک است و دارد حکم به «غیر ما انزل الله» می‌کند و اگر رفتند مرقد امام را زدند برای این است که می‌گفتند مرقد امام یک مرقد شرک است و باید آن را از بین برد؛ ولی طالبان این مبانی داعش را قبول ندارد؛ پس از نگاه داعش همه مسلمانان کافر هستند به این خاطر که مجلس شرک و دموکراسی را پذیرفته‌اند. ساختن بنا بر قبور را پذیرفته‌اند، استغاثه را پذیرفته‌اند. کمک به آمریکا و همراهی با او می‌کنند؛ لذا داعشی‌ها هم به آل‌سعود، آل‌سلول می‌گفتند از نگاه داعشی‌ها وهابی‌ها هم که با آمریکایی‌ها همراه شدند آنها هم کافر هستند. به طریق اولی وهابی‌ها از نگاه داعشی‌ها کافر هستند.

به هر حال تکفیر شیعه در کتاب‌های طالبانی‌ها زیاد است؛ البته ما دو نوع تکفیر داریم. تکفیر فقهی و تکفیر کلامی که ابن تیمیه به عنوان تکفیر مطلق و تکفیر معین معرفی کرده است. شوکانی به عنوان تکفیر جحد در مقابل تکفیر ایمان مطرح کرده است. برخی‌ها به اسم اسلام و ایمان مطرح می‌کنند می‌گویند همه مسلمان هستند اما همه مؤمن نیستند؛ یعنی می‌گویند کفر دو نوع است. کفر در مقابل اسلام و کفر در مقابل ایمان و باهم فرق می‌کنند. مثلاً حدیث معروفی داریم که در منابع معتبر شیعه و سنی هست که می‌گوید «مَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ»؛ هرکس نماز را عمداً ترک کند کافر است. این کفر فقهی نیست و کفر کلامی است. کافر ایمان است، کافر مطلق است؛ یعنی این آدم که نماز نمی‌خواند کافر است؛ اما سؤال، آیا این آدم را به خاطر این مسئله می‌توانیم بکشیم؟ خیر. چرا؟ چون موانع تکفیر وجود دارد. ما در مسائل علمی سه مسئله داریم که خیلی کم به آن توجه می‌شود و در بین طلبه‌های شیعه هم متأسفانه برخی توجه نمی‌کنند. خیلی از طلبه‌های جوان سطح پایین نمی‌دانند. علما و مراجع مفصل ذیل بحث کافر در موردش بحث می‌کنند.

مسئله اول بحث ضوابط تکفیر است. چه ضابطه‌ای باعث می‌شود یک نفر را کافر بدانیم. همه علما گفته‌اند منکر ضروری دین کافر است. حالا انکار چگونه است؟ ضروری دین چیست؟ کافر به چه نوع کفری؟ تک‌تک اینها مفصل بحث شده است.

مسئله دوم بحث موانع تکفیر است. تأویل، جهل، خطا و اضطرار مانع هستند. اگر کلیپی به شما نشان بدهند از یک زاویه‌ای نشان می‌دهند که در آن یک نفر منکر نماز شده است. آیا شما می‌توانید بگویید این فرد کافر شده است؟! ولی اگر پشت‌صحنه را دقیق ببینید، می‌بینید اسلحه بالای سرش گذاشته‌اند و می‌گویند منکر نماز شو. خب این آدم اضطرار پیدا کرده است. مانع وجود دارد. یک نفر اصلاً نمی‌داند. طرف نمی‌داند حجاب جزء ضروریات دین است. طرف بی‌حجاب است مخصوصاً در کشورهای غربی؛ اما نماز هم می‌خواند. بعد که به او می‌گویی اصلاً خبر ندارد که حجاب جزء ضروریات دین است، مانع وجود دارد و ما نتوانسته‌ایم مسئله را خوب برایش بیان کنیم. جهل هم دو نوع است، جهل قصوری داریم، جهل تقصیری داریم. مسائل بسیار فنی و دقیق است.



مسئله سوم مجری حکم است؛ چه کسی می‌تواند این حکم را اجرا کند؟ مجری حکم، حاکم شرع و قاضی است هرکسی نمی‌تواند مجری حکم باشد. الآن داعشی‌ها همه خودشان فتوا می‌دهند، خودشان اجرا می‌کنند، خودشان را مجتهد مطلق می‌دانند. جوانان نادان جاهلی که از اسلام هیچ نمی‌دانند اما خودشان را مجتهد مطلق می‌دانند و خودشان هم اجرا می‌کنند. آنچه در فضای تکفیر می‌بینیم در طالبان، تکفیر کلامی است و در داعش تکفیر فقهی است. داعش تکفیر می‌کند خیلی راحت حکم می‌دهد، فتوای بی‌خود ابوبکر البغدادی که مسئله «گرگ تنها» را مطرح کرد. گفت شما به‌عنوان یک گرگ که به گله حمله می‌کند به یک گله گوسفند صدتایی حمله می‌کند و همه را می‌کشد و یکی را هم نمی‌خورد. شما هم همین کار را کنید؛ لذا می‌بینید یک داعشی در فرانسه تریلی دست می‌گیرد و آدم می‌کشد. طرف چاقو دست می‌گیرد، سه نفر آدم را می‌کشد. به‌خاطر نظریه گرگ تنها. کجا در اسلام نظریه گرگ تنها وجود دارد؟! تکفیر ضوابط دارد؛ موانع دارد؛ مجری دارد. اینجا طالبانی‌ها اگر هم تکفیر می‌کنند بیشتر کلامی است و نه فقهی. برخی تکفیرها هم سیاسی است.

اینها اختلافات و اشتراکات اصلی بین طالبان و داعش هست. هرکدام از این بحث‌ها زیرمجموعه‌های متعددی دارد؛ پس ما نباید طالبان و داعش را یکسان ببینیم اگرچه هیچ‌کدام را قبول نداریم و هیچ‌کدام را نمی‌پسندیم. نه اسلام طالبانی می‌خواهیم، نه اسلام داعشی می‌خواهیم. اسلام با خشونت را اصلاً و ابداً نمی‌پسندیم.

گزیده‌ای از سخنان دکتر یاسر قزوینی‌حائری

مقدمه

در ابتدا باید نسبت بین طالبان و داعش بیان گردد. امروزه می‌دانیم داعش و طالبان دشمن هم هستند و هر یک از این دو گروه، گروه دیگری را منتسب می‌کند به نیروهای خارجی و آمریکا؛ یعنی در واقع طالبان داعش را دست‌نشانده آمریکا و دولت قلمداد می‌کنند، داعش هم طالبان را دست‌نشانده آمریکا قلمداد می‌کنند؛ البته تا سال ۲۰۱۱م. در دوره‌ای که دولت عراق اسلامی و بعد از آن دولت اسلامی فی العراق و الشام روی کار بود، در عراق بین طالبان و داعش دوستی برقرار بود؛ همان‌طور که در یکی از مقاله‌هایی که در شماره

آخر مجله «التمول» که یک مجله عربی زبان طالبان هست، منتشر شد؛ ابومحمد عدنانی سخنگوی مسئول داعش در سال ۲۰۱۱ در یک بیانیه‌ای از ملامحمد عمر در آن دوره‌ای که زنده بود بسیار ستایش می‌کند و حتی شعری را در وصف ملامحمد عمر می‌خواند؛ اما کم‌کم این دوستی در سال‌های بعدی تبدیل می‌شود به دشمنی به‌ویژه پس از آنکه در ۲۰۱۴م توسط ابوبکر بغدادی دولت خلافت اعلام می‌شود؛ زیرا در واقع قوانینی که آنها برای خلافت قلمداد می‌کنند این هست که همه مسلمانان باید با خلیفه بیعت کنند در واقع خلافت و امارت متفاوت از هم هستند. در همان سال‌ها ابومحمد جولانی از داعش جدا شده بود و به القاعده پیوسته بود و القاعده بیعتش با طالبان بود؛ همچنان‌که امروزه هم با طالبان هست و این بیعت جولانی با القاعده و بیعت القاعده با طالبان کم‌کم زمینه دشمنی داعش با طالبان را افزایش داد. به‌ویژه در سال ۲۰۱۵م که رسماً مرگ ملامحمد عمر اعلام شد و ملاختر محمد منصور در یک مدت کوتاهی به‌عنوان امیر امارت اسلامی در افغانستان معین شد، داعش کاملاً دشمنی خودش را با طالبان آشکار کرد و طالبان را به دلایل مختلفی از جمله دست نشانده‌گی آنان و به‌ویژه ارتباط ملاختر محمد منصور با ایران را قلمداد می‌کردند و افزون بر آن گرایش طالبان را به تصوف از عوامل دیگر کفر آنان تلقی نموده و براین‌اساس دشمنی بین داعش و طالبان افزایش پیدا کرده و هنوز هم برقرار است. در این مقاله که طالبان منتشر کرده اذعان می‌کند طالبان مسائلی که امروزه با او مرتبط هست از جمله ارتباط با کشورهای خارجی، مسلمان دانستن حاکمان، به‌ویژه به‌صورت موردی به جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی اشاره کرده، می‌گوید ما اینها را قبل از این و پیش از سال ۲۰۱۱ میلادی که ابومحمد عدنانی از ما ستایش‌ها می‌کرد و ما را تکفیر نمی‌کردند، معتقد بودیم؛ ولی چگونه است که امروز دارند ما را تکفیر می‌کنند؟!

افتراقات سیاسی طالبان و داعش

۱. مفهوم خلافت و امارت

مهم‌ترین اختلاف سیاسی بین طالبان و داعش در واقع از اختلافی که بین مفهوم خلافت و مفهوم امارت وجود دارد ناشی می‌شود. داعش در سال ۲۰۱۴م اعلام خلافت می‌کند، اما طالبان هیچگاه مدعی خلافت نیست؛ بلکه مدعی امارت اسلامی هستند. این نقطه عطف یا نقطه تمرکز، باعث اختلافات زیادی بین داعش و طالبان می‌شود. در واقع خلافتی که داعش



مدعی آن است یک خلافت آخرالزمانی است که هیچگاه امارت اسلامی افغانستان به این مسائل حداقل می‌توانیم بگوییم در رسانه‌اش اعلام نمی‌کند و به این باور ندارند که خلافتی را دارند رهبری می‌کنند. همین امر باعث تفاوت‌های زیادی بین آنان می‌شود. یکی از تفاوت‌ها و اختلافات احکام البلاد است. در زمانی که داعش خلافت را اعلام می‌کند جهان را به دو بخش دارالکفر و دارالاسلام تقسیم می‌کند؛ اما چنین تقسیمی از طالبان نقل نشده و یا حداقل تأکیدی روی این تقسیم ندارند و بیرون از قلمرو خودشان را هم سرزمین‌های اسلامی قلمداد می‌کنند؛ همان‌طور که مثلاً جمهوری اسلامی را با عنوان کشور اسلامی قلمداد می‌کنند، عربستان سعودی را نیز به‌عنوان کشور اسلامی می‌پذیرد؛ اما داعش در واقع فقط مناطق تحت سیطره خود را دارالاسلام قلمداد می‌کند و مناطق بیرون از قلمرو خودش را حتی حرمین شریفین؛ همان‌طور که محمدبن عبدالوهاب این کار را انجام می‌داد، دارالکفر قلمداد می‌کنند.

۲. تمکن

تفاوت دیگری که از افتراقات سیاسی طالبان و داعش به‌شمار می‌آید، مسئله تمکن است. امروزه طالبان تمکن به‌دست آورده و دولت تشکیل داده؛ اما داعش پس از اینکه یک دوره‌ای تمکن داشت، امروزه تمکن خودش را از دست داده و برگشته به دوره پیش از تمکن و در دوره‌ای قرار گرفته‌اند تا اینکه روزی دوباره تمکن را به‌دست بیاورد؛ بنابراین وضعیت کنونی طالبان وضعیت تمکن هست و بر سرزمین افغانستان سیطره‌یافته و دولت تشکیل داده‌اند؛ اما وضعیت کنونی داعش در واقع سیطره بر سرزمین نیست مگر در بخشی از مناطق نیجریه که امروزه داعشی‌ها بر آن سیطره پیدا کرده‌اند و در آنجا زکات دریافت می‌کنند، زکات می‌پردازند، دادگاه تشکیل داده‌اند، قضاوت می‌کنند و یک تمکن کوچکی را در مناطقی از نیجریه به‌دست آورده‌اند؛ اما در دیگر مناطقی که عملیات‌های مختلف انجام می‌دهند تمکنی ندارند.

۳. ملی‌گرایی و قوم‌گرایی

اختلاف دیگری که بین طالبان و داعش هست در مسئله ملی‌گرایی و قوم‌گرایی است؛ آن‌چنان‌که داعش طالبان را متهم می‌کند و طالبان هم تا حدی این را می‌پذیرد این است که فعالیت و عملیات طالبان به افغانستان محصور و محدود می‌شود و هیچ عملیاتی بیرون از

مرزهای افغانستان انجام می‌دهند و تمام هدفش فقط افغانستان هست؛ اما داعش چه در دوره‌ای که در تمکن قرار داشت و جهان را به دارالاسلام و دارالکفر تقسیم می‌کرد تمام دارالکفر میدان عملیات داعش بود و در مناطق مختلف جهان مثل ایران، اروپا، آمریکا، کشورهای آفریقایی، افغانستان و... عملیات انجام می‌دهند؛ اما امارت اسلامی افغانستان یا طالبان عقیده‌ای نسبت به این مسئله ندارند چراکه هدف اصلی خودش را فقط افغانستان قرار داده و این مسئله را داعشی‌ها به‌عنوان ملی‌گرایی و قوم‌گرایی طالبان به قومیت پشتون در نظر می‌گیرند و به‌دلیل اینکه ملی‌گرایی و قوم‌گرایی را به نوعی شرک قلمداد می‌کنند طالبان را مشرک قلمداد می‌دانند.

اشتراکات سیاسی طالبان و داعش

۱. قیام مسلحانه

ازجمله اشتراکات سیاسی که بین طالبان و داعش وجود دارد این است که هر دو از گروه‌های اهل سنتی به‌شمار می‌آیند که به برداشتن سلاح و قیام مسلحانه عقیده دارند. در مقابل اینها گروه‌هایی در اهل سنت وجود دارند که برداشتن سلاح را جایز نمی‌دانند؛ بلکه تنها گروه‌های تبلیغی و فکری هستند که به دعوت و تبلیغ بسنده می‌کنند.

۲. ضدیت با دموکراسی

از اشتراکات دیگر این دو جریان مسئله ضدیت با دموکراسی است و آن را شرک قلمداد می‌کنند. طالبان در حال حاضر موافق دموکراسی نیستند و در آینده هم ممکن است به همین شیوه خودشان پایبند باشند. فعلاً که در اعلام دولت کاملاً مخالف با اصول دموکراسی عمل کردند؛ پس ضدیت با دموکراسی هم می‌تواند یکی از عوامل اشتراک بین داعش و طالبان باشد.

۳. حاکمیت شریعت

مسئله مشترک دیگر بین این دو جریان حاکمیت شریعت است؛ هر دوی این گروه‌ها مدعی هستند که می‌خواهند شریعت را حاکم کنند و یکی از مهم‌ترین اهداف و در واقع فلسفه وجودی خودشان را حاکمیت شریعت می‌دانند. می‌خواهند شریعت را در مناطقی که تحت سیطره‌شان است، حاکمیت ببخشند.



۴. جواز عملیات استشهادی و انتحاری

از اشتراکات دیگر این دو گروه جواز عملیات استشهادی و انتحاری است. برخی از گروه‌های جهادی اهل سنت عملیات انتحاری را مشروع نمی‌دانند؛ مثلاً گروه‌های نزدیک به اخوان المسلمین مثل احرار الشام در دوره‌ای که در سوریه بودند به دلیل رساله‌هایی که وجود داشت اقدام به کشتن به صورت مستقیم در قبال دشمن را حرام می‌دانستند؛ ولی داعش این را حلال می‌دانست؛ بلکه بزرگ‌ترین جهاد قلمداد می‌کرد همین‌طور جبهة النصرة و گروه‌های دیگر و طالبان هم این‌گونه عملیات‌های انتحاری را مشروع قلمداد می‌کنند همین‌طور عملیات‌های حماسی که ترکیبی است بین عملیات انتحاری و عملیات غیرانتحاری به این معنا که پیکار جو می‌رود داخل مرکزی و با سلاحی که دارد با دشمن می‌جنگد و زمانی که فشنگ‌هایش تمام می‌شود، جلیقه انفجاری همراه خود را منفجر می‌کند که این‌گونه عملیات‌ها هم در میان داعشی‌ها رایج است و طالبان نیز پیش از تمکن در افغانستان به این‌گونه عملیات‌ها می‌پرداختند.

پی‌نوشت

- [۱]. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری (الجامع الصحیح المختصر)، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، چاپ سوم، بیروت: دار ابن کثیر الیمامة، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م، ج ۳، ص ۱۳۴۱.
- [۲]. ابومنصور، عبدالقاهر بن طاهر، الفرق بین الفرق، چاپ دوم، بیروت: دارالوفاق الجدیدة، ۱۹۷۷م، ص ۱۳.
- [۳]. عینی، بدرالدین محمود بن احمد، عمدة القاری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ج ۲، ص ۱۷۱.
- [۴]. نووی، محی‌الدین یحیی بن شرف، شرح النووی علی صحیح مسلم، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م، ج ۱۱، ص ۹۰.
- [۵]. عمدة القاری، ج ۲، ص ۱۷۱.